

بازتولید قدرت در افغانستان: تبیین قدرت‌یابی طالبان

نوذر شفیعی*

استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان

(تاریخ دریافت ۸۸/۳/۱۱ - تاریخ تصویب ۸۷/۱۵)

چکیده

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، یعنی هنگامی که ایالات متحده آمریکا در چارچوب عملیات آزادی‌پایدار، ائتلافی بین‌المللی را بر ضد تروریسم تشکیل داد و به افغانستان حمله کرد، تصور غالب این بود که به زودی ایالات متحده قادر خواهد بود در یک عملیات پرشدت و کوتاه‌مدت، شیرازه حکومت طالبان را از هم بپاشد، حکومت جدیدی را در افغانستان مستقر کند و سایه جنگ و ناامنی را از سر مردم این کشور برچیند. ولی آنچه اتفاق افتاد فروپاشی حکومت طالبان در افغانستان بود، نه فروپاشی طالبان. سئوالی که این مقاله در پی پاسخ به آن است، این است که چرا طالبان روز به روز قدرتمندتر می‌شود؟ به عبارت دیگر، چه علل و عواملی در قدرت‌یابی طالبان مؤثرند؟

کلیدواژه‌ها: پژوهش‌های علوم انسانی، مطالعات فرهنگی، بازتولید قدرت، افغانستان، طالبان، ایالات متحده آمریکا، تروریسم

پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

پس از حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱، یعنی هنگامی که ایالات متحده آمریکا در چارچوب عملیات آزادی پایدار، ائتلافی بین‌المللی را بر ضد تروریسم تشکیل داد و به افغانستان حمله کرد، تصور غالب این بود که به زودی ایالات متحده قادر خواهد بود در یک عملیات پرشدت و کوتاه‌مدت، شیرازه حکومت طالبان را از هم بپاشد، حکومت جدیدی را در افغانستان مستقر کند و سایه جنگ و ناامنی را از سر مردم افغانستان بردارد.

پس از گذشت ۸ سال، حوادث بسیاری رخ داد. یعنی حکومت طالبان از هم فرو پاشید، حکومت جدیدی در افغانستان قدرت را به دست گرفت، سایه جنگ و ناامنی از بخشی از افغانستان (مناطق شمال و شمال غرب) از بین رفت. با این حال یک اتفاق مهم به وقوع نپیوست و آن نابودی گروه طالبان بود. در حقیقت آنچه اتفاق افتاد فروپاشی حکومت طالبان در افغانستان بود، نه فروپاشی طالبان.

همین موضوع کافی است که امروزه جنوب و جنوب شرق افغانستان صحنه درگیری و کارزار میان ائتلاف مبارزه با تروریسم و گروه طالبان باشد و مهم‌تر اینکه این کارزار روز به روز، هر چند با روندی کند، به سود طالبان جریان دارد. آسیب‌پذیر کردن نیروهای آمریکا و متحدان آن، انجام عملیات انتحاری در هر جایی از افغانستان که طالبان بخواهند، توانایی این گروه برای فرسایشی کردن جنگ، وادار کردن دولت افغانستان و ایالات متحده به پذیرش بعضی از شروط مذاکره با طالبان، افزایش کمیت (تعداد) و کیفیت (شدت) درگیری‌ها و ...، همگی نشان از قدرت‌گیری بیشتر طالبان دارد.

این مقاله در پی پاسخ به این سؤال است که چرا طالبان روز به روز قدرتمندتر می‌شوند؟ به عبارت دیگر چه علل و عواملی در قدرت‌یابی طالبان مؤثرند؟ پاسخ به این پرسش از آن نظر با اهمیت است که قدرت‌یابی طالبان، شرایط پیچیده‌ای را در افغانستان و متأثر از آن در منطقه به وجود می‌آورد که کشور ایران نیز از آسیب‌های آن در امان نخواهد بود. در هر حال درباره علل قدرت‌یابی طالبان دلایل مختلفی ذکر شده است که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

وحدت در طالبان

یکی از عوامل مؤثر در قدرت‌یابی طالبان در افغانستان، وحدتی است که در میان این نیروها وجود دارد. اگرچه طالبان طیف وسیعی از نیروها را در بر می‌گیرد، با این حال آنها در سه گروه قابل شناسایی و دسته‌بندی هستند:

الف- شورای کویته

مقر اصلی این گروه در کویته پاکستان است و رهبر آن ملا عمر است. محصلان مدارس مذهبی به ویژه کسانی که در دوره جهاد افغانستان به این منطقه مهاجرت کردند، بسیاری از نیروهای جهادی سابق، به ویژه افرادی که متعلق به حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی محمد نبی محمدی هستند، زیر چتر شورای کویته فعالیت دارند. نکته مهم درباره شورای کویته این است که این شورا ارتباط تنگاتنگی با شبکه القاعده دارد. اعضای این شورا، هم در درون خود و هم با اعضای القاعده پیوند خانوادگی مستحکمی برقرار کرده‌اند؛ به ویژه پیوند سببی ملا عمر با بن لادن در تحکیم این همبستگی مهم بود. شاید به دلیل همین وابستگی‌ها بود که ملا عمر در سال ۲۰۰۱ از تحویل اسامه بن لادن به آمریکا و اخراج آن از افغانستان پرهیز کرد. شورای کویته در میان سایر شاخه‌های طالبان، ایدئولوژیک‌ترین شاخه محسوب می‌شود. این گروه خواهان استقرار یک حکومت اسلامی در افغانستان (امارات اسلامی افغانستان) به رهبری امیرالمؤمنین هستند. بر همین اساس به طور جدی با دولت فعلی افغانستان مخالفند و آن را دست‌نشانده غربی‌ها قلمداد می‌کنند. شورای کویته بر خروج نیروهای خارجی اصرار دارد و به سادگی حاضر نیست با آمریکایی‌ها و دولت کرزای وارد مذاکره شود. آنچه آمریکایی‌ها آن را طالبان «بد» یا طالبان «تندرو» می‌نامند، این شاخه از طالبان هستند. استراتژی آمریکا در مقابل این گروه، تلاش برای محو آن از طریق نظامی است.

ب- شورای میرانشاه

مقر این شورا در میرانشاه از توابع منطقه قبایلی پاکستان است. این شورا زیر نظر شبکه حقانی عمل می‌کند. حقانی یکی از معهود پاکستانی‌هایی است که رهبری بخشی از طالبان را در افغانستان و پاکستان بر عهده دارد. بنابراین نیروهای وفادار به این شورا، هم تابعیت پاکستانی دارند و هم تابعیت افغانی. از نظر تعداد و قلمرو اراضی، شورای میرانشاه محدودتر از شورای کویته است و در مقایسه با شورای کویته نیز کمتر ایدئولوژیک هستند. بسیاری از اعضای این شورا، به ویژه آنهایی که در میدان جنگ حاضرند، کسانی هستند که مزد بگیرند و به جنگ به عنوان حرفه‌ای برای کسب درآمد نگاه می‌کنند (Donovan, 2008). شورای میرانشاه به این دلیل که چندان تندرو نیست، به مذاکره با آمریکا و دولت کرزای تمایل دارد. بعضی از خواست‌های این شورا از جمله خروج آمریکایی‌ها از افغانستان و یا درخواست سهم بیشتری از قدرت در افغانستان که به صورت پیش‌شرط مطرح شده، در عمل راه را برای هر گونه مذاکره می‌بندد. علاوه بر این، اعضای این شبکه، به ویژه به

این دلیل که در قاچاق مواد مخدر و سایر جرائم سازمان‌یافته شرکت دارند، منافع خود را در تداوم بی‌ثباتی در افغانستان، به ویژه حوزه جنوب و جنوب شرق این کشور و نیز در پاکستان، به ویژه منطقه قبایلی و ایالات سرحد می‌دانند.

ج- اردوگاه شمشاتو و شورای باجاوا

هر یک از اینها زیر نظر حزب اسلامی حکمتیار قرار دارند و مقر اصلی آنان نیز در ایالات سرحد پاکستان است. این نیروها در جریان جهاد افغانستان علیه روس‌ها نقش مهمی داشتند. اینها اغلب تمایل ندارند که خود را بخشی از طالبان قلمداد کنند، ولی چون همانند طالبان علیه وضع موجود عمل می‌کنند، در عمل به یک نام خوانده می‌شوند (Marzban, 2007). حکمتیار با وجود آنکه در دوره جهاد افغانستان جزو رادیکال‌ترین جریان‌های جهادی قلمداد می‌شد، اکنون در مقایسه با طالبان معتدل‌تر و مدرن‌تر قلمداد می‌شود. او آمادگی مذاکره با آمریکا، دولت کرزای و یا هر نیروی دیگری را دارد. اکنون نیز بسیاری از افراد او، چه آنان که در گذشته در حزب اسلامی بودند و چه آنان که اکنون عضو آن حزب هستند در سمت‌های دولتی افغانستان مشغول به کار هستند (Roggio, 2008).

وابستگی طیف وسیعی از نیروهای حکمتیار به آن سوی مرز یعنی درون پاکستان، ارتباط شخصی حکمتیار با آی. اس. آی، تمایزخواهی حکمتیار، تعارض قبیله‌ای حکمتیار با کرزای و برعکس، همگرایی قبیله‌ای حکمتیار با بسیاری از سران طالبان، آلوده بودن دست بعضی از نیروهای وابسته به حزب اسلامی به قاچاق مواد مخدر، قلمداد شدن حکمتیار به عنوان مظهر ناسیونالیسم پشتون و... مانع از آن است که وی و جریان او بتوانند به صراحت وارد بازی‌های سیاسی در افغانستان شوند. ماهیت اردوگاه شمشاتو و شورای باجاوا به گونه‌ای است که باید تابع شرایط مختلف، رفتار مختلفی داشته باشند. با توجه به آنچه گفته شد، نیروهای طالبان صرف‌نظر از آنکه به چند گروه مختلف قابل تقسیم هستند، ولی تا کنون بر ضد دولت و آمریکا متحد عمل کرده‌اند و همین موضوع قابلیت عملیاتی آنها را در افغانستان افزایش داده و باعث شده است ائتلاف مبارزه با تروریسم، با وجود برتری نظامی در برخورد با این نیروها ناکارا جلوه کند.

شکاف در ناتو

به همان میزان که در درون نیروهای طالبان وحدت وجود دارد، در نیروهای ضد طالبان شکاف وجود دارد. این شکاف‌ها به دو دسته قابل تقسیم است:

الف - شکاف بین اعضای ناتو

آلمان، هلند و فرانسه دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به آمریکا، انگلیس و کانادا در افغانستان دارند. این اختلاف دیدگاه اغلب ناشی از اختلاف نظر این دو گروه از کشورها بر سر مأموریت ناتو در افغانستان است. در حالی که آمریکا معتقد است باید ناتو در چارچوب عملیات آزادی پایدار وارد عملیات جنگی علیه طالبان شود، کشورهای مثل آلمان معتقدند که وظیفه ناتو شرکت در عملیات بازسازی و ثبات‌سازی است، نه عملیات جنگی. در ادامه به بررسی دیدگاه بعضی از کشورهای عضو ناتو و اختلاف آنها با آمریکا می‌پردازیم.

- آلمان

آلمان ۳۲۰۰ نیرو در ناتو دارد که برای عملیات ثبات‌سازی و نه جنگ آموزش دیده‌اند. نیروهای آلمانی اغلب در بخش شمالی افغانستان که منطقه‌ای امن محسوب می‌شود، مستقرند. ایالات متحده از آلمان می‌خواهد که هم نیروهای خود را در افغانستان افزایش دهد و هم این نیروها را از مناطق آرام شمال به مناطق ناامن جنوب مأمور کند تا در عملیات جنگی شرکت کنند. دولت آلمان با این دیدگاه مخالف است و همین امر به بروز اختلاف جدی میان آلمان و آمریکا منجر شده است.

- هلند

نیروهای هلندی در ایالت اوروزگان در جنوب افغانستان مستقرند؛ یعنی یکی از ناامن‌ترین مناطق افغانستان که طالبان از بهار ۲۰۰۶ به بعد، فعالیت قابل ملاحظه‌ای در آنجا داشته‌اند. مهم‌ترین اختلاف هلند با آمریکا درباره رفتار آمریکا با اسرا و زندانیان جنگی است. مقامات هلندی می‌گویند «قواعد جاده جنگ با تروریسم» به طور دقیق مورد توافق اعضای ناتو قرار نگرفته است. بنابراین بسیاری از رفتار آمریکایی‌ها با اسراء و زندانیان مغایر دیدگاه هلند است. هلند از آنچه در گوانتانامو و ابوغریب گذشت بسیار ناخرسند بود و اکنون شاهد تکرار همین رفتار درباره اسرای طالبان توسط آمریکا در افغانستان است. هلند خواهان تحویل اسرای جنگی فقط به دولت افغانستان است که در این مسیر اسراء از حمایت قوانین بین‌المللی برخوردار باشند (Smith, 2007).

- فرانسه

فرانسه در مقایسه با هلند و آلمان کمتر با آمریکایی‌ها اختلاف دارد. مهم‌ترین اختلاف فرانسه با آمریکا بر سر بمباران مناطق غیرنظامی توسط نیروهای آمریکایی است که به کشتار غیرنظامیان منجر شده است. از دید فرانسه عملیات کور نظامی یا هر عملیاتی که به کشتار غیرنظامیان بینجامد، در نهایت به بی‌زاری افکار عمومی در افغانستان و حتی جهان نسبت به ناتو منجر خواهد شد.

علاوه بر این، فرانسه نسبت به سهل‌انگاری آمریکا در مبارزه با مواد مخدر انتقاد کرده

است. از دید فرانسه مواد مخدر، جامعه اروپا را بسیار آلوده کرده است و سهل‌انگاری آمریکایی‌ها با قاچاقچیان و کشاورزان افغان، در عمل ضربه به جامعه اروپا خواهد بود و بالاخره اینکه فرانسه علاقمند است که به دولت‌مردان افغانی چگونگی حکومت کردن آموخته شود و سرانجام اداره امور افغانستان به آنها محول شود. این رویکرد مغایر با سیاست آمریکا برای تداوم حضور در افغانستان است (Army Times, 2007, p. 5). در مجموع میان اعضای ناتو و آمریکا درباره این مسائل اختلاف نظر وجود دارد. ناتو معتقد است:

- عملیات نیروهای ناتو باید معطوف به ثبات‌سازی باشد، نه عملیات جنگی.
- ناتو نمی‌خواهد برای بلندمدت در افغانستان حضور داشته باشد.
- اداره امور جامعه افغانستان باید به دولت‌مردان افغانی سپرده شود.
- با اسرای جنگی باید طبق موازین بین‌المللی رفتار شود.
- با مواد مخدر باید مبارزه جدی صورت گیرد.

این اختلاف نظرها در عمل، به مانعی بر سر راه فعالیت جدی و تمام‌عیار نیروهای ضد طالبان تبدیل شده است. بدیهی است این مهم می‌تواند در تقویت موقعیت طالبان مؤثر باشد، چرا که در یک بازی، موفقیت یک طرف، به طور کامل مدیون خوب بازی کردن آن نیست، بلکه ضعف رقیب نیز در این زمینه بسیار مؤثر است.

ب- شکاف بین آمریکا و دولت افغانستان

تضاد بین دولت افغانستان و آمریکا در بعضی از حوزه‌ها نیز یکی از عوامل ضعف نیروهای ضدطالبان و برعکس یک عامل مهم در قدرت‌یابی طالبان است. اختلاف دولت افغانستان با آمریکا بیشتر درباره این مسائل است:

۱- بمباران غیرنظامیان

وقوع حوادث پی در پی که به قتل غیرنظامیان در افغانستان منجر می‌شود، دولت این کشور به ویژه شخص کرزی، رئیس‌جمهوری این کشور را به آمریکا بدبین کرده است. از دید دولت افغانستان، عملیات نظامی که به قتل غیرنظامیان منجر می‌شود، نه تنها یک اقدام غیراخلاقی و یک گناه محسوب می‌شود، بلکه باعث بدبینی مردم نسبت به حضور نیروهای خارجی و دولت افغانستان می‌شود. حمایت دولت افغانستان در دفاع از حقوق شهروندان خود، در عمل باعث خشم آمریکایی‌ها شده است.

۲- مذاکره با طالبان

بحث مذاکره یا عدم مذاکره با طالبان همواره یکی از مسائل بحث‌انگیز بین آمریکا و دولت افغانستان بوده است. هر دو یعنی آمریکایی‌ها و دولت افغانستان، مذاکره با طالبان

را نفی نمی‌کنند، اما ایراد دولت افغانستان به آمریکا آن است که آنها به طور یک‌جانبه با طالبان وارد مذاکره می‌شوند و در این مسیر دولت افغانستان را در جریان مذاکرات قرار نمی‌دهند. مذاکره انگلیسی‌ها با طالبان در ولایات جنوبی و مذاکره فنلاندی‌ها با طالبان نیز به همین شکل اتفاق افتاد. دولت افغانستان معتقد است اگر قرار است مذاکره‌ای با طالبان صورت گیرد، باید بر اساس یک برنامه حساب شده و با هماهنگی دولت افغانستان باشد (جعفری، ۱۳۷۸، ص ۱۰۲).

۳- عدم برخورد با پاکستان

برای دولت افغانستان این سؤال به طور جدی وجود دارد که با آنکه آمریکا به خوبی می‌داند پاکستان از گروه طالبان حمایت می‌کند، چرا واشنگتن اقدام محدودکننده جدی را علیه این کشور انجام نمی‌دهد (فرزین نیا، ۱۳۸۰). از دید دولت پاکستان، آمریکا یا نمی‌خواهد و یا نمی‌تواند چنین کاری را انجام دهد. دولت کابل معتقد است آمریکا می‌تواند، اما نمی‌خواهد چنین کاری را انجام دهد. بنابراین این شبهه وجود دارد که به احتمال زیاد واشنگتن علاقمند به حل جدی بحران افغانستان نیست. در هر حال نحوه تعامل آمریکا با پاکستان در موضوع افغانستان موجب بدگمانی و سوء ظن دولت افغانستان شده است.

۴- بازسازی افغانستان

دولت افغانستان به امنیت جامع در این کشور اعتقاد دارد. در امنیت جامع، موضوعات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و امنیتی باید با هم در نظر گرفته شوند. این در حالی است که رفتار ایالات متحده نشان می‌دهد که بیشتر بر موضوع امنیت تأکید دارد (Macnerney, 2006, p. 32). از این نظر، دولت افغانستان معتقد است کند بودن روند بازسازی مایه یأس مردم و قوت طالبان است. چراکه وقتی مردم احساس کنند حضور آمریکا در افغانستان از نظر اقتصادی و رفاهی تأثیر چندانی در سرنوشت آنها ایجاد نکرده است، دلیلی برای حمایت از ادامه این حضور نمی‌بینند. مجموعه‌ای از این عوامل باعث شده است که بین دولت افغانستان و آمریکا شکاف به وجود آید و این شکاف به همان اندازه که به زیان جناح ضد طالبان است، به سود طالبان بوده و در قدرت‌یابی آن نقش مهمی داشته است.

خطا در سیاست‌های آمریکا

اگر فرض را بر این بگذاریم که قصد آمریکا ایجاد شرایطی باثبات و امن در افغانستان است، بعضی از رفتارهای آمریکا نه تنها در راستای تحقق ثبات در جامعه افغانستان نیست، بلکه به طور دقیق در جهت عکس آن قرار دارد و همین موضوع باعث قدرت‌یابی طالبان و تضعیف موقعیت طالبان می‌شود. این رفتارها عبارتند از:

الف- سیاست آمریکا در مبارزه با مواد مخدر

مبارزه با مواد مخدر در افغانستان در اولویت‌های استراتژی آمریکا قرار ندارند. آمریکا به صراحت اعلام کرده است هدف از حضورش در افغانستان مقابله با تروریسم است، نه مبارزه با مواد مخدر (Buddenberg, 20067). آمریکا حتی موضوع مبارزه با مواد مخدر را با موضوع مبارزه با تروریسم در تضاد می‌بیند. از دید آمریکا، مبارزه با مواد مخدر می‌تواند خود به عاملی آشوب‌ساز و ضد نظم در جامعه افغانستان تبدیل شود. زیرا در حال حاضر مهم‌ترین منبع درآمد مردم افغانستان را تولید مواد مخدر تشکیل می‌دهد و اگر آمریکا بخواهد این مهم‌ترین منبع ارتزاق مردم را قطع کند، با شورش‌های اجتماعی از طرف مردم مواجه می‌شود که کار مبارزه با تروریسم را با دشواری مواجه می‌کند. استدلال آمریکایی‌ها تا حدی به واقعیت نزدیک است، اما موضوع این است که مواد مخدر عامل اصلی به حرکت درآمدن چرخ اقتصاد جنگی تروریست‌ها است. شکی نیست که فقط بخش کمی از درآمدهای حاصل از مواد مخدر به جیب دهقانان و کشاورزان افغانستان می‌رود و بقیه در اختیار مافیای مواد مخدر و تروریست‌ها قرار می‌گیرد. این منبع کلان درآمد به طالبان یا سایر نیروهای مخالف امکان می‌دهد نیروهای جدید استخدام کنند، اسلحه خریداری و در مجموع اوضاع افغانستان را بی‌ثبات کنند (Kirkup, 2008).

ب- سیاست فرهنگی آمریکا در افغانستان

از دید آمریکا یکی از علل اصلی طولانی شدن و تداوم بحران افغانستان، عقب ماندگی فرهنگی این جامعه است. در غیاب یک فرهنگ مدرن و مترقی، فرهنگ‌های سنتی باعث قطبی شدن جامعه شده و گروه‌های قومی را به صف‌آرایی علیه یکدیگر وادار می‌کند. از این نظر آمریکا قصد دارد بسیاری از ارزش‌ها و باورهای سنتی جامعه افغانستان را در هم بشکند و پدیده‌های فرهنگی نو و مدرنی را جایگزین آن کند. رسانه‌ها، به ویژه رادیو و تلویزیون ابزار مهمی برای این ساخت‌شکنی هستند. به همین دلیل از سال ۱۳۸۰ به بعد شاهد رشد قارچ‌گونه شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی و نیز رواج گیرنده‌های ماهواره‌ای در افغانستان هستیم. تلویزیون «طلوع» یکی از مهم‌ترین شبکه‌های تلویزیونی است که با همکاری مؤسسه UASID در افغانستان راه‌اندازی شده است و هدف اصلی آن ترویج ارزش‌های مدرن و به ویژه ارزش‌های آمریکایی است.

تشخیص آمریکایی‌ها در مورد این موضوع که عقب‌ماندگی فرهنگی (به ویژه پایین بودن سطح فرهنگ مشارکتی) یکی از علل شیوع درگیری‌های نظامی و تداوم و طولانی شدن آن در افغانستان است، تشخیص درستی است. علاوه بر این، تشخیص آمریکایی‌ها درباره این موضوع که جامعه افغانستان دچار نوعی خلاء فرهنگی است که امکان پر شدن

آن توسط فرهنگ‌های دیگر وجود دارد نیز تشخیص درستی است. اما این تصور که برای گذار جامعه افغانستان از فرهنگ سنتی به فرهنگ مدرن و یا پر کردن خلاءهای فرهنگی جامعه افغانستان، ارزش‌های فرهنگی غرب کارگشا است، تصور اشتباهی بوده است.

برای توضیح این اشتباه کافی است به واکنش جامعه قبیله‌ای افغانستان به ویژه پشتون‌ها به برنامه‌های فرهنگی شبکه‌های رادیو تلویزیونی حاضر در افغانستان اشاره کرد. این شبکه‌ها در عمل با پخش برنامه‌های مستهجن، خشم جامعه سنتی افغانستان به ویژه پشتون‌ها را برانگیخته است. نکته جالب آن است که سیاست‌های فرهنگی طالبان که به طور دقیق در نقطه عکس سیاست فرهنگی آمریکا در افغانستان قرار دارد، با وجود بسیاری از نواقص، با استقبال بیشتری در جامعه قبیله‌ای پشتون مواجه بوده است.

نتیجه این وضعیت آن شده است که هرچه از سال ۱۳۸۰ به این سو حرکت می‌کنیم، نوعی ضدیت آشکار با سیاست‌های فرهنگی آمریکا و نوعی ابراز علاقه ضمنی نسبت به سیاست‌های فرهنگی طالبان را در جامعه افغانستان شاهد هستیم. این مهم باعث شده است به تدریج بر پایگاه اجتماعی طالبان به ویژه در مناطق پشتون‌نشین جنوب و جنوب شرق افزوده و از پایگاه اجتماعی آمریکایی‌ها کاسته شود. شاید به همین دلیل باشد که امروز تحرک نظامی و اجتماعی طالبان در جنوب و جنوب شرق افغانستان سیر صعودی یافته است و برعکس بر چالش‌های آمریکا در این منطقه افزوده شده است.

ج- سیاست اقتصادی آمریکا

شکی نیست که آمریکایی‌ها، هم خود کمک‌هایی را برای بازسازی اقتصادی افغانستان اختصاص داده‌اند و هم دیگران را تشویق به این امر کرده‌اند. اما وقتی توجه آمریکا را نسبت به مقوله‌های امنیتی نظامی در افغانستان و توجه این کشور به موضوع اقتصاد را با هم مقایسه می‌کنیم، تفاوت آشکاری میان آنها مشاهده می‌شود. به عبارت دیگر چنین احساس می‌شود که اهمیت افغانستان در استراتژی آمریکا نظامی و امنیت محور است تا اقتصاد محور؛ دلیل این موضوع تا حدودی روشن است، زیرا افغانستان از زمان‌های گذشته ارزش ژئواستراتژیک داشته است و نه ژئواکونومیک. برای آمریکا، افغانستان فقط در حد یک پایگاه نظامی و منطقه‌ای که بتوان از طریق آن رفتار دیگران را کنترل کرد، اهمیت دارد. افغانستان منابع اقتصادی مهم از جمله انرژی ندارد که بتواند توجه آمریکا را به خود جلب کند. افغانستان اهرمی است که به کمک آن می‌توان از خطوط انتقال انرژی محافظت کرد، در تکثیر خطوط انتقال انرژی از آن بهره برد و از طریق آن، رفتار کشورهای را که در منافع با آمریکا تضاد دارند، کنترل کرد. این برداشت آمریکایی‌ها، برداشتی به نسبت واقع‌بینانه است، اما مشکل زمانی بروز می‌کند که اقتصاد و امنیت را دو

روی یک سکه ببینیم. به همان میزان که فقر فرهنگی یک عامل مهم در بروز درگیری به ویژه در جوامع چندقومی و عقب مانده است، فقر اقتصادی نیز یک عامل مهم به حساب می آید. در اصل، این کمیابی و فقر اقتصادی است که ریشه و منشأ بروز بسیاری از درگیری‌ها در جوامع مختلف است. بدین ترتیب توجه نداشتن به بخش اقتصاد و توجه به بخش امنیت، آن هم بدون آنکه سرانجام مشخصی داشته باشد، یک تضاد جوهری و ساختاری در سیاست‌ها و استراتژی آمریکا در افغانستان است.

این موضوع به ویژه از آن نظر مهم است که در یک مقطع زمانی مثل سال ۱۳۸۰ و قبل از آن بهترین نیاز مردم افغانستان، امنیت به معنی نبود جنگ بود. حال که جنگ به طور محسوسی کاهش پیدا کرده است، رفع نیازهای رفاهی به یک اولویت مهم و شاید هم اولویت اول در جامعه افغانستان تبدیل شده است. عدم پاسخ مناسب به این موضوع، از یک سو می‌تواند حضور آمریکا در افغانستان را با سؤال جدی مواجه کند و از سوی دیگر زمینه را برای نارضایتی‌ها و وقوع بحران‌های پیچیده‌تر در افغانستان فراهم کند.

د- سیاست امنیتی نظامی

همان گونه که گفته شد مهم‌ترین اولویت آمریکا در افغانستان، به حوزه نظامی امنیتی مربوط می‌شود. جهت‌گیری کلی این رویکرد نیز به سمت مبارزه با تروریسم است. برای رسیدن به این هدف، آمریکا ترجیح داده است خود و مجموعه‌ای از کشورهای غربی که در حال حاضر در قالب ناتو خودنمایی کرده‌اند، در امر مبارزه با تروریسم در افغانستان شرکت داشته باشند. این خط مشی با دو مشکل عمده مواجه است. اول اینکه حضور نیروهای غربی در افغانستان با ویژگی‌های فرهنگی روانی خاص خود، با بی‌میلی مردم افغانستان مواجه است. در واقع اگر جنگ داخلی افغانستان روحیه مردم این کشور را فرسوده نمی‌کرد و اگر یک نیروی بومی مشروع برای اعمال حاکمیت در افغانستان ظهور می‌کرد، مردم افغانستان به هیچ وجه حاضر به پذیرش نیروهای بیگانه در خاک کشور خود نبودند. دوم اینکه نیروهای غربی از یک سو یک نیروی کلاسیک محسوب می‌شوند. و در جنگ چریکی تجربه چندانی ندارند و از سوی دیگر با محیط عملیاتی و جغرافیایی افغانستان بیگانه‌اند.

برای رفع این دو مشکل و نیز سامان‌بخشی به پدیده دولت‌سازی در افغانستان، آمریکا ناچار شد تشکیل ارتش و پلیس ملی افغانستان را در دستور کار خود قرار دهد. این مهم به آمریکا و نیروهای غربی کمک می‌کرد تا از نیروهای امنیتی افغانستان به عنوان خط مقدم جبهه‌های جنگ استفاده کند و حتی جنگ جاری در کشور را افغانیزه کند. اما آمریکا به دلایل نامعلومی فرایند تشکیل ارتش ملی در افغانستان را جدی نگرفته است. به تازگی و متأثر از ناکامی‌های آمریکا در افغانستان، باراک اوباما تصمیم گرفته است این اشتباه را جبران

کند. حتی این روند نیز با دو مشکل عمده مواجه بوده است:

۱- اینکه نیروهایی که تجهیز شده یا می‌شوند، هنوز با مشکل حقوق، لباس و تجهیزات مواجه‌اند.

۲- اینکه نیروها با وجود آنکه گزینش شده‌اند، هنوز هم گروه‌محور و قوم‌محور هستند تا وفادار به قانون اساسی. این مسائل باعث شده است تا شکل نگرفتن ارتش ملی به عنوان عاملی برای قدرت یافتن طالبان قلمداد شود.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

هنگامی که این مطلب به پایان خود نزدیک شد یک حادثه مهم در دو سوی خط دیوراند اتفاق افتاد؛ این حادثه در شکل پیشروی طالبان پاکستان به سوی اسلام‌آباد و به دنبال آن حمله ارتش پاکستان به طالبان پاکستانی اتفاق افتاد و این سرآغاز دوره تازه‌ای از نبردها در منطقه شد. وقوع این حادثه مؤیدی بر قدرت‌یابی طالبان است، هرچند مشخص نیست آینده این بحران جدید چه خواهد شد.

علاوه بر این، پس از اتمام این مقاله، موضوع مهم دیگری اتفاق افتاد و آن اعلام استراتژی دولت اوپاما درباره افغانستان بود. آنچه در استراتژی دولت اوپاما اعلام شد، به طور دقیق مؤید مطالب این مقاله است. وادار کردن پاکستان به قطع همکاری با طالبان و ترغیب اسلام‌آباد به همکاری با آمریکا علیه طالبان، تقویت ارتش و پلیس ملی افغانستان، کمک به توسعه اقتصادی منطقه به ویژه افغانستان و پاکستان، در پیش گرفتن یک استراتژی جامع به گونه‌ای که مسائل اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و امنیتی منطقه را با هم مدنظر قرار دهد، افزایش نیروهای آمریکایی در افغانستان، تغییر مدیریت جنگی آمریکا در افغانستان از حالت تدافعی به تهاجمی و... از اجزای استراتژی جدید دولت آمریکا است؛ گویی بخش زیادی از خطاهای استراتژی آمریکا که در این مقاله به آن اشاره شد و نیز بسیاری از مواردی که در این مقاله به عنوان علل قدرت‌یابی طالبان به آن اشاره شد، در استراتژی جدید اصلاح و مورد بازنگری قرار گرفته است. به عبارت دیگر هر آنچه در استراتژی دولت اوپاما با عنوان «اف-پاک» آمده، ضعف‌هایی بوده که سبب قدرت‌یابی طالبان شده است.

با این حال هیچ یک از این مسائل نمی‌تواند این امید را ایجاد کند که آمریکا در جنگ با طالبان موفق خواهد شد. واقعیت این است که موضوع طالبان موضوعی پیچیده، چند لایه و عمیق است که زدودن آن از عرصه افغانستان و پاکستان، مستلزم برنامه‌ای به عظمت طرح مارشال در دوران پس از جنگ جهانی دوم است.

طالبان ریشه در بی‌سوادی، فقر فرهنگی و اقتصادی، قومیت و ناسیونالیسم قومی،

تاریخ و جغرافیای منطقه و نیز جریان‌های دولت محور (کسانی که در پی وهابی کردن کشورهای اسلامی‌اند) و گروه محور (شبکه القاعده) دارد. موضوع طالبان محدود به منطقه پشتوستان و یا منطقه‌ای که افغانستان و پاکستان در آن قرار دارد نیست. بسیاری از نگرش‌های طالبان اعتراض به نظم جهانی است و جنبه فرامرزی دارد. طالبان در پاکستان و افغانستان آن روی سکه جماعت اسلامی در آسیای جنوب شرقی، جهاد اسلامی در شمال آفریقا، حزب التحریر در آسیای مرکزی و... است. بنابراین برخورد با طالبان و حتی شکست آن فقط یک عمل جراحی کوچک بر یک پیکر سراسر آلوده است.

به نظر می‌رسد تا زمانی که ایالات متحده آمریکا در پی برخورد نقطه‌ای، محدود، موقت و تاکتیکی با طالبان باشد، نه تنها در مسیر نابودی طالبان موفق نخواهد بود، بلکه به دلیل تحریک احساسات قومی و مذهبی و فراهم کردن زمینه‌های مساعد برای ترویج خشونت در منطقه در عمل فضای لازم را برای تداوم حیات طالبان فراهم خواهد کرد.

منابع و مأخذ

الف- فارسی

۱. جعفری، کرم (۱۳۸۷)، "چالش‌ها و بحران‌های دولت حامد کرزای"، مجموعه مقالات همایش تحولات افغانستان، موسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.

۲. فرزین نیا، زیبا (۱۳۸۰)، "پاکستان و تشدید تحریم طالبان"، سایت دیده، تاریخ مشاهده ۱۱/۱۷/۱۳۸۶. www.did.ir

ب- انگلیسی

1. **Army Times**, (March 26, 2007), "France Quietly Offers More Millitary Help".
2. Buddenberg, boris(2007), "Afghanistan: Drug Industry and Counter- Narcotics Policy", available at: <http://web.worldbank.org>.
3. Dempsey, Judy (October 19, 2007), "Merkel Loof as Pubic Wavers On Afghanistan", **International Herald Tribune**.
4. Donovan, Jeffry(October 26, 2008), "Are Theological Tensions Disting Taliban from Al-Qaeda?", available at: <http://www.rferl.org>.
5. Kirkup, James(June 9, 2008), "Afghanistan Growing Drug Trade Will Prolong Conflict for Years to Come", available at: <http://www.rawa.org>.
6. Marzban. Omid(May 24, 2007), "Shamshato Refugee Camp: a Base of Support for Gulbuddin Hekmatyar", **Terrorism Monitor**, Vol. 5.
7. Macnerney, Michael (Winter 2006), "Reconstruction in Afghanistan: Are Model or Muddle?", **Parameters**.
8. Roggio, Bill(October 7, 2008), "Taliban have not Split from Al-Qaeda: Sources" available at: <http://www.longwarjournal.org>
9. Smith, Julianne (March 26, 2007), "How the EU Can Act Now to Assist Global Leadership" **GSIS Report**.